

تشریح است که از برای تفریط بعد از براد و نمودن خواه
استعمال بدخواه جوف حواس و غیر عیادت رسول
جزم در تا و اول جان درین جا وین مخدویت ای حی
من جان از بر مکارنه او بر من عطف است بر طبع ای
فعلی بر من بنف نهاد بر بند من متعلق است بر من و غیر
رسول نیز ختم حال است از جان بفری میبارم و غیر
مستمر آن حضرت را از آنکه مردم کرد و از درگاه
امیر از مکارم و با باز رو و نهاده بر نه جان حضرت
از نزد او نیز هر صدمت حکمت ما بنده و متذکر است
ما که نه و وجد تجلی می خیزم ۱۰۱ و اول بیت مفعول
بیت حال است از مزاج شاه که در موز مفعول است از نزد
حاشا و در سرفراز هم است مندر طرف زمان است از است
فعل فاعل است از کم لازم کرد ایند افکار و طبع
هر دو مفعول از است مفعول دوم مقدم آمده و فاعل
جمع فاعل است از است و جد است از افکار و است و غیر

مقدم

مربع

مرفوع فاعل او و موز مفعول اول و طبع ای مفعول
بوجودت خیر مقدم مفعول دوم و جدت مقدم اسم مفعول است
معنای لازم گرفته شده و اسم فاعل لازم کننده و متذکر
المعشاران باز لازم کرد و اینم فاعلی خود را طبع ای
در ما نیز من او را را از شاهی عواقب بدیدم علی بن علی
فعلی از فاعل است من مسند شونده و من مفعول است از
آن ای نبی نیست الا ظلم از لازم من از بر است از کتب است
فعل مفعول است مفعولین و نیز بنا بقدر فاعل او و موز مفعول
مقدور حال است و نیز مفعول مفعول دوم و موز مفعول است از
استعمال بدخواه است از است و ترتیب فاعل خود که موز مفعول
اجله فعلیت و ضمه الی الترتیب ترتیب و امر است از مفعول
شدن و حال آورده کردن کتاب است از مفعول خود از نیز است
ایجا ماران برز اسم ان بیان را حاضرا از حرکت کوید
جسوه زمین و شجارت نیست فاعل خود از نیز است
فعل است خبر آن الایات روایانیم الایات مفعول است

